فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc197798549)

[پیشگفتار 2](#_Toc197798550)

[مقدمه ششم 2](#_Toc197798551)

[نتیجه بحث 3](#_Toc197798552)

[ابعاد هدایتگری 5](#_Toc197798553)

[وجه اول 5](#_Toc197798554)

[وجه دوم 6](#_Toc197798555)

[وجه سوم 7](#_Toc197798556)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در تنبیه دوم ذیل ادله حجیت خبر واحد بود، این تنبیه درباره این است که حجیت خبر واحد به احکام فرعیه و مسائل فقهی اختصاص دارد؟ یا اینکه فراتر از آن در گزاره‌های توصیفی اعتقادی، اخلاقی، معارفی و تکوینی هم جاری است و آن‌ها هم مشمول حجیت خبر واحد هستند.

# مقدمه ششم

قبل از ورود در بررسی ادله از این منظر به مقدماتی پرداختیم و به مقدمه ششم رسیدیم.

در مقدمه ششم یک بحث بسیار بسیار مهم مطرح شد که در آینده هم تأثیرگذار است و در اصل مباحث آینده خیلی نقش دارد و آن مقدمه ششم این بود که در قرآن کریم و روایات، گزاره‌های فراوانی هست که جزء جمله‌های اخباریه و قضایای خبریه هستند، غیر از حجم بالایی از گزاره‌های انشایی و جمله‌های انشائیه، جمله‌های فراوان و قضایای فراوان اخباری وجود دارد که مطالب و حقایقی را بیان کردند، چه ارتباط با آنچه ورای این عالم مادی است و چه آن که در این عالم است، از سماء و ارض و امور تکوینی تا امور تکوینی در ارتباط با انسان، جامعه و مسائلی از این قبیل. حجم بالایی از گزاره‌های توصیفی و جمله‌های خبریه در دست ما هست. در آیات و روایات.

سؤالی که در مورد این‌ها مطرح است این است که بیان اینها برای چیست؟ و چه فلسفه‌ای دارد و چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

نقطه‌ای که سریع اشاره تکراری می‌کنم، در جلسه قبل به آن اشاره کردیم این بود که سر یک دو راهی حتماً ما یک مسیر را انتخاب می‌کنیم و آن دو راهی این است که کسی بگوید این جمله‌های خبری و گزاره‌های توصیفی که در قرآن و روایات آمده است، به عنوان مبحث علمی در قرآن و روایات آمده است، شبیه آنچه در فیزیک و شیمی و جامعه‌شناسی، روانشناسی گزاره‌های خبری ذکر می‌شود به عنوان یک مبحث علمی. گفتیم این یک احتمال است که این احتمال حتماً درست نیست.

بنابراین حتماً طرح این گزاره‌ها در آیات و روایات اگر قرینه خاصی وجود داشته باشد که ارشاد می‌کند و به شکل یک بحث علمی می‌دهد آن هیچ و الا اگر قرینه‌ای خاصی نداشته باشیم، علی الاصول گزینش یک گزاره‌های ویژه و طرح آن در آیات و روایات یک فلسفه هدایتی و، راهبری، دارد و این حکایت می‌کند از این که این گزاره به شکلی در هدایت انسان و بشر نقش دارد و با آن گره خورده است، بی‌ارتباط با هدایت و راهبری و رهنمایی انسان نیست. این چیزی است که در جلسه قبل به آن رسیدیم.

با قبول این، یک مقدار جلوتر می‌آییم که ببینیم وجه ذکر اینها و تأکید اینها چیست و اینها چگونه با هدایت ما ارتباط دارند.

بعد از اینکه پذیرفتیم اینها ربطی با بعد سعادت و شقاوت انسان دارند و بیان اینها در مقام هدایت است، نه در مقام بیان یک گزاره علمی به عنوان یک دانش بلکه در مقام هدایت و اثرگذاری در سعادت و شقاوت است که می‌گوید ان الانسان اینطور و ان الانسان آن طور، یا کذا و کذا.

این مقام، مقام هدایتگری در اینجا است و به این معنا اینها یک نوع مولویت متناسب با خود در آن هست، یعنی نقشی در هداست دارد.

اگر این را پذیرفتیم که در جلسه قبل تا اینجا آمده بودیم؛ آن وقت باید به این مسئله توجه کنیم که نقش اینها در هدایت انسان وقتی محقق می‌شود که به‌گونه‌ای با جان ما و درون انسان و مخاطب و جهان فکری او اینها گره‌ای بخورند، صرف این گزاره به نحو مصدری که یک حقیقتی است که در عالم گفته می‌شود، این مقصود نیست، این گزاره باید یک پیوندی با انسان برقرار کند. آن پیوند آن با انسان موجب می‌شود که در سعادت و شقاوت او اثر بگذارد.

این پیوند انواع و اقسامی دارد، حتماً این گزاره باید یک پیوندی با جان مخاطب برقرار کند تا نقشی در هدایت انسان داشته باشد.

این پیوند درجات و مراتب دارد.

یک بار است که می‌گوییم (اینجا هست که در همه این گزاره‌های توصیفی پای فقه باز می‌شود)

۱- بیان این گزاره‌ها نقشی باید در هدایت داشته باشد.

۲- و نقش داشتن در هدایت اینها و سعادت و شقاوت انسان به این است که پیوندی با جان و روح و شخصت مکلف و انسان برقرار کند. این برو و برگشت ندارد، باید پیوند برقرار بشود. آن پیوند یک نوع مطلوبیتی دارد و موجب شده است این گزاره‌ها در منظومه آیات و روایات مدنظر قرار بگیرد.

پیوند دانش با جان مخاطب است که اینها را در منظومه شرع آورده است و نگاه خاص شارع است و الا اگر این پیوند مقصود نباشد این گزاره با سایر گزاره‌های علمی تفاوتی ندارد. اینکه شارع آن را انتخاب کرده است، غیر از اینکه این یک واقعیت را نشان می‌دهد باید یک اتصالی با مکلف پیدا بکند.

# نتیجه بحث

از این روست که با این مقدماتی که جلو آمدیم می‌گوییم گزاره‌هایی که در گزاره‌های توصیفی و جمله‌های اخباری وارد شده در کتاب و سنت دو جهت دارد

۱- حکایت‌گری از واقع است.

۲- ارتباط آن‌ها با انسان یک مطلوبیتی دارد.

این دو را باهم می‌گوییم، چون اینجا نظرات مقابل این دیدگاه جامع چیزهای دیگری است؛ یکی مثلاً این است که گاهی گفته می‌شود این گزاره‌ها، گزاره‌های نمادین است و سمبلیک است، برای اینکه انسان را به یک سمتی هدایت بکند، اینها را گفته است.

این را ما نمی‌گوییم، بلکه ما می‌گوییم ظاهر این قضایا اخبار است و اخبار هم از واقعیت است و اصل هم‌ عدم کذب و عدم توریه و عدم نمادین است، لذا همه این گزاره‌ها را گزاره‌های اخبار واقع‌نما می‌دانیم.

قضایای خبریه واقع‌نما می‌دانیم. برخلاف بعضی از دیدگاه‌ها که در آیاتی این را قبول ندارند. ما حتی در آنجا که از عالم ذر هم می‌گوید، می‌گوییم ظاهرش جمله خبریه است از یک واقعیت اخبار می‌کند. هر توجیه هم باید قرینه‌ای داشته باشد که آن را از معنای اولیه ظاهریه منصرف کند و الا اصل این است که جمله‌های خبریه مطابق با واقع است و حکایتگر امر واقع و نفس الامر واقعی است، این را قبول داریم ولی می‌گوییم غیر از این چیز دیگری هم در اینها ملفوظ است و آن این است که این امر واقعی که شرع بما هو شرع در منظومه معارف خود قرار داد، در مسیر هدایت انسان نقش دارد، این دو را باهم می‌گوییم.

نه اینکه اینها فقط گزاره‌های واقع‌نما است و فقط برای بیان یک واقعیت ذکر می‌کند و کار ندارد که با دل و جان من اینها چه ارتباطی دارد. با آینده و سعادت و شقاوت من ارتباط دارد. این‌جور نیست

هم واقع‌نما است و هم هدایتگر است. این دو را باهم در گزاره‌ها و جمله‌های خبریه وارده در کتاب و سنت قائل هستیم.

۱- می‌گوییم اصل در جمله‌های خبریه حکایت از امر واقع است

۲- اینکه می‌گوییم اصل ظواهر است ولی ممکن است ظواهر قرائنی پیدا بکند که ظاهر را نگیریم ولی با تبدیل ظاهر آن اصل اول محفوظ است، حکایت از یک امر واقعی می‌کند منتهی در عبارات نمادین و تمثیلات.

۳- اینکه بیان اینها در خطاب مولا وجه منحصر در بیان واقع نیست، بلکه یک وجهی دارد از منظر هدایت‌گری، این‌ها در منظومه هدایت بشر یک جایگاهی داشته باشند.

این منظومه هدایتگری هم که بخواهد وارد بشود یک ارتباط با نفس و جان انسان ملحوظ باشد

اگر هیچ ارتباطی ملحوظ نباشد معنا ندارد که در هدایت انسان نقش ایجاد بکند.

این مثل این است که (بخواهیم این شکل را در مسائل عرفی مثال بزنیم و تمثیل بکنیم) یک بار کسی رفته سر کلاس و علم فیزیک را می‌خواند و آن قواعد فیزیکی آنجا بیان می‌شود، یا در کلاس جغرافیا درباره ویژگی‌های کره زمین قواعد و واقعیت‌هایی را می‌بیند و دریافت می‌کند آنجا یک چیزی را یاد می‌گیرد.

اما یک وقتی هم کسی در جایی قرار گرفته است که نیاز دارد به اینکه برای اینکه راه را پیدا بکند نیاز دارد این جغرافیا را بداند، آنجا کسی که می‌گوید الان این ویژگی را دارد، آن جا این ویژگی را دارد، یا قانون این‌طوری است آنجا غیر از بیان امر واقع می‌خواهد بگوید توجه تو به این پدیده موجب نجات تو می‌شود، این قانون فیزیکی یا این قانون جغرافیای را بدان در مقام هدایت او بیان می‌کند.

معنایش این است که توجه تو به او، آگاهی تو به آن، الان تو را نجات می‌دهد، راه را به تو نشان می‌دهد، این از قبیل دوم است.

یعنی وقتی بیان یک واقعیت‌ها و امور واقعه در قالب جمله‌های اخباری در آیات و روایات می‌آید، اینجا مقام، مقام یک کلاسی که بخواهد یک حقایقی را بگوید، ارشاد به یک حقایقی بکند که دانستن آن از نظر عقلایی خوب است، شخص هم علاقه دارد و او بیان می‌کند.

گاهی هم ممکن است خوب هم نباشد، دانستن آن برای او ضرر داشته باشد ولی او بیان واقع می‌کند. این یک مقام است.

مقامی که ما می‌گوییم باید آن را در آیات و روایات بپذیریم، مقام هدایت‌گری است، می‌گوید این را آورده است برای اینکه تأثیر در هدایت انسان دارد و این تأثیر هم به این است که جان و دل من و مخاطب و مکلف یک ارتباطی برقرار می‌کند.

بنابراین سخن این است که این گزاره خبریه‌ای که فرض بگیرید سنداً و دلالتاً اطمینانی است، وارد شده است، این را که شارع می‌گوید آیا مثل گفتن یک استاد فیزیک و شیمی و انسان‌شناسی است یا اینکه با آن فرق دارد؟

ما می‌گوییم فرق دارد، ضمن اینکه این گزاره؛

۱- ظاهر اخباری آن را حفظ می‌کند، می‌گوییم این واقعاً امر واقع را می‌گوید، نفس الامر را بیان می‌کند.

۲- می‌گفتیم اصالة الظهور را اجرا می‌کنیم آنجا که اصالة الظهور را بخواهد.

۳- اینکه می‌گوییم این یک چیزی مضاف بر بیان امر واقع در اینجا ملحوظ است، مقام، مقام بیان امر واقع بما هو هو با قطع نظر از هر چیز نیست بلکه مزید بر آن مقام هدایت است. **﴿تبیانٌ لکل شئ﴾**، **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** سوره بقره، آیه ۲ و آن همه آیات و روایاتی که می‌گوید آن که ما می‌گوییم برای هدایت شما است.

بنابراین یک جهت ذاتی در این گزاره‌های خبریه وارده در کتاب و سنت است که همان حکایتگری از امر واقع است، از آن دست برنمی‌داریم.

یک جهت ثانوی نفسی در اینها وجود دارد که این یک‌جوری در مقام هدایت اثرگذار باشد.

# ابعاد هدایتگری

این بُعد هدایتگری چگونه است؛ وجوهی وجود دارد، احتمالاتی وجود دارد.

از بالاترین و حداکثری شروع می‌کنم،

## وجه اول

این است که کسی بگوید هدایتگری اینها به این محقق می‌شود که ایمان و عقد القلب به اینها وجود داشته باشد.

گفته می‌شود یک می‌تواند اینها هدایتگر باشد؟ وقتی که عقد قلب نسبت به اینها موجب یک تحولاتی در انسان می‌شود و آن در سعادت انسان اثر می‌گذارد. این حداکثری. کما اینکه در گزاره‌های توحید اینطور است؛

**﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ﴾**[[1]](#footnote-1)، لا شریک له، لا اله الا الله، این توصیفاتی که درباره خدا آمده است، معتقدیم که اینها بیان امر واقع است، اینها گزاره‌های خبریه است که حکایت از امر واقع می‌کند. ولی در مقام هدایت اینها اثر دارد و اثر آن هم به عقد القلب است، به این است یؤمنون بالله بشود، مؤمن بالله بشود و به خصوصیات خدا بشود، به آن حداقل‌هایی که واجب است، درجاتی هم شاید در شناخت عمیق‌تر از خداوند راجح باشد.

اینجا همه این گزاره‌های مربوط به خداوند متعال به صورت جمله‌های خبری و توصیفی که بیان شده است، ضمن آنکه امر واقع را بیان می‌کند، مقام هدایت هم در آن ملحوظ است و مقام هدایت در اینجا به این است که عقد القلب داشته باشد، ایمان به آن داشته باشد، ایمان داشته باشد.

البته این عقد القلب در یک حدود و درجاتی واجب است برای اینکه اگر آن نباشد شقاوت و خسارت می‌آورد. یک درجاتی هم راجح است برای اینکه موجب مزید مقامات می‌شود.

این یک نوع است در مواردی هم کاملاً دلیل هست، به اصطلاحی که امروز گفته می‌شود اصول دین این‌جور است.

اصل اصول دین اینطور است.

این یک وجه و راه برای اینکه آن مقام هدایتگری تأمین بشود. این اوج و کمال اینها است. می‌گوید من گزاره‌های را که ذکر کردم در کتاب و سنت به عنوان گزاره‌های توصیفی و قضایای اخباریه برای این است که باید به اینها عقد القلب داشت.

فی‌الجمله در مجموعه‌ای از گزاره‌ها این‌طور هست. اینجا است که فقه العقیده مطرح می‌شود و گفته می‌شود قبول اینها، اعتقاد و باور به اینها حکم دارد، یعنی فعل جوانحی محکوم به احکام تکلیفی می‌شود. وجوب و حرمت کراهت و استحباب و امثال اینها می‌شود می‌گوییم اینها حکم الزامی یا ترجیحی دارد. حکم هم متعلق به عقد القلب شده است، به ایمان شده است به اعتقاد شده است به همان شکل که ایمان را تفسیر می‌کردیم

## وجه دوم

که یک درجه برای تأمین آن هدایتگری پایین می‌آید و نقش هدایتگری، این است که می‌گوییم عقد القلب لازم نیست که ایمان است، ولی شناخت اینها مورد توجه است، چون گفتیم علم و شناخت غیر از عقد القلب است. شناخت اینها مورد توجه است.

اینکه کسی اینها را بداند، لازم نیست در این قضایا مثل قضیه خدا در **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی﴾**[[2]](#footnote-2) یا خلق الانسان ضعیفا، یا **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾**[[3]](#footnote-3) کسی ایمان و عقدالقلب بر اینها داشته باشد، عقدالقلب را نمی‌خواهد، اینکه اینها را بداند، دانستن غیر از عقدالقلب است. غیر از ایمان است. دانستن اینها مقصود است و تأمین‌کننده آن نقش هدایتگری است.

این هم وجه دوم است که یک درجه پایین‌تر می‌آییم می‌گوییم طرح اینها در آیات و روایات برای ایمان به آن‌ها نیست که بگوییم اصل این است که بگوییم در همه جا ایمان آن مطلوب است، بلکه برای این است که بگوییم توجه به اینها است، علم به اینها است ولو اینکه الزام نیست که عقد القلب به عنوان یک اصل ایمانی و اعتقادی و اصل دینی از اصول دین باشد که یک درجه پایین‌تر می‌آید. البته منافات ندارد که در این مجموعه گزاره‌ها با قرائن خاصه‌ای تعدادی جزء اصول دین بشوند و هدایتگری آن بر اساس عقدالقلبی بشود.

ولی علی الاصول آن که در اینها وجود دارد این است که علم به اینها مطلوب است، توجه به این گزاره‌ها مطلوب است آن وقت فقه العقیده نیست، این فقه العلم است. دانستن این مطلوب است، واجب است یا مستحب است را هم کاری نداریم. رجحان دارد.

و این دانستن ولو اینکه به عقدالقلب نرسد، این مطلوبیتی دارد که یک‌جوری در راه‌یابی به حقیقت تأثیر می‌گذارد. و الا الزام و ترجیح به عقدالقلب ندارد ولی دانستن آن مطلوب است. یعنی به اینها علم داشته باش.

## وجه سوم

این است که علم به آن معنای قطع و اطمینان در اینها مقصود نیست، اینها را طرح می‌کند برای اینکه در منظومه توجهات او باشد، به اینها توجه داشته باش. ولو اینکه ظاهر قضیه اخبار از واقع است، اصلاً از اخبار از واقع کوتاه نمی‌آییم ولی آن که از منظر مولوی از تو می‌خواهم این است که توجه به این مسائل داشته باش. ولو به شکل احتمالی و ظنی.

همین‌ها اثر می‌گذارد چون قضایای این‌جوری در منظومه توجهات او باشد، چون می‌دانید در زندگی ما هم اعتقادات اثر دارد و هم علم‌ها و آگاهی‌های اطمینانی اثر دارد، هم مجموعه‌ای از احتمالات و ظنون اثر دارد.

خیلی از احتمالات و ظنونی که هست ناخودآگاه یا خودآگاه در روش و زندگی ما اثر می‌گذارد این هم در همین قدر آورده است که در منظومه احتمالات شما این هم باشد.

1. . سوره توحید، آیات ۱ – ۴. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره علق، آیه۶. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره معارج، آیه ۱۹. [↑](#footnote-ref-3)